

عوامل ساختاری بحران امنیتی در اسرائیل

دکتر حاکم قاسمی

معاونت پژوهشی

پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی

وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

۱۳۸۸

فهرست مطالب

مقدمه

۱

فصل اول: اسرائیل و بحران امنیتی دانمی

- تأثیر عوامل بین‌المللی و رقابتهای قدرتهای بزرگ بر امنیت اسرائیل ۱۵
- پیامدهای منطقه‌ای رقابت قدرتهای بزرگ ۱۵
- تأثیر رقابت قدرتهای بزرگ بر خاورمیانه ۱۷
- تأثیر رقابت قدرتهای بزرگ بر امنیت اسرائیل ۲۲
- جایگاه نسبی اسرائیل در سیستم توازن قوای منطقه‌ای ۲۵
- دیدگاه واقع‌گرایانه درباره امنیت دولتها ۲۵
- ارتباط امنیت اسرائیل و اعراب از دیدگاه واقع‌گرایانه ۲۹
- موازنه قدرت بین اعراب و اسرائیل و جایگاه نسبی اسرائیل در این منازعه ۳۲
- الف) موازنه نابرابر اعراب و اسرائیل از نظر جمعیت ۳۲
- ب) موازنه نابرابر اعراب و اسرائیل از نظر نیروی نظامی ۳۳
- ج) موازنه نابرابر اعراب و اسرائیل از نظر تسلیحاتی ۳۴
- محدودیتهای جغرافیایی و فقدان عمق استراتژیک برای اسرائیل ۳۵
- تأثیر عامل جغرافیا بر قدرت و امنیت کشورها ۳۶
- الف) وسعت کشورها و اثرات امنیتی آن ۳۸
- ب) موقعیت کشورها و اثرات امنیتی آن ۳۹
- موقعیت ریاضی یا نجومی ۳۹
- موقعیت از نظر قرار گرفتن در دریا یا خشکی ۴۰
- موقعیت نسبی ۴۰
- موقعیت مرکزی در مقابل موقعیت پیرامونی ۴۰
- موقعیت استراتژیک ۴۱
- شکل کشورها و اثرات امنیتی آن ۴۱

- ۴۱ کشورهای باریک و دراز
- ۴۲ کشورهای مدور و به هم پیوسته
- ۴۲ کشورهای زائده‌دار
- ۴۲ کشورهای متشکل از دو یا چند بخش
- ۴۳ جغرافیای اسرائیل و اثرات امنیتی آن
- ۴۳ الف) ارزیابی اسرائیل از نظر وسعت جغرافیایی
- ۴۵ ب) ارزیابی اسرائیل از نظر موقعیت جغرافیایی
- ۴۶ ج) ارزیابی اسرائیل با توجه به شکل جغرافیایی آن
- ۴۷ آسیب‌پذیریهای اسرائیل به دلیل محدودیتهای جغرافیایی
- ۴۷ الف) آسیب‌پذیری در مقابل حملات برق آسا و غافلگیرانه
- ۴۸ ب) ناتوانی در سازماندهی و بازسازی نیروها برای دفاع و مقابله با پیشروی دشمن
- ۴۹ ج) ناتوانی در استفاده از خاک همسایگان برای بازسازی و تجدید قوا در جهت مقابله با حملات دشمن
- ۴۹ د) آسیب‌پذیری اسرائیل به دلیل در تیررس بودن مراکز جمعیتی و اقتصادی این کشور
- ۵۰ منازعه اعراب و اسرائیل و اثرات آن بر امنیت اسرائیل
- ۵۱ علل و عوامل منازعات
- ۵۶ منازعات در روابط بین دولتها
- ۶۰ منازعه خاورمیانه و اثرات امنیتی آن برای اسرائیل

فصل دوم: اسرائیل و استراتژیهای امنیتی

- ۶۸ استراتژی اتحاد با قدرتهای بزرگ
- ۶۸ استراتژی اتحاد
- ۷۰ اسرائیل و استراتژی اتحاد با قدرتهای بزرگ
- ۷۱ امریکا متحد استراتژیک اسرائیل
- ۷۲ الف) سالهای تردید در انتخاب هم پیمان

- ۷۶ (ب) اتحاد امریکا و اسرائیل «اتحادی ویژه»
- ۸۷ استراتژی دسترسی به قدرت و توانایی برتر
- ۸۸ دکترین امنیتی اسرائیل و ضرورت دسترسی به قدرت برتر
- ۹۰ اسرائیل و خرید سلاح از هم پیمانان
- ۹۳ اسرائیل و تلاش برای تولید سلاح در داخل
- ۹۶ تلاش برای جبران کمبود جمعیت
- ۹۶ (الف) تلاش اسرائیل برای افزایش جمعیت
- ۱۰۵ (ب) تلاش برای استقرار نظام آموزشی پیشرفته و کارآمد
- ۱۰۸ تلاش اسرائیل برای دستیابی به تسلیحات غیرمعارف
- ۱۱۶ تلاش برای دستیابی به سیستم موشکی پیشرفته
- ۱۲۰ استراتژی توسعه سرزمینی (قلمروی) و ایجاد مناطق حایل
- ۱۲۰ صهیونیستها و چشمداشت‌های ارضی آنها
- ۱۲۲ تاکتیک‌های اسرائیل برای غلبه بر ضعف‌های جغرافیایی
- ۱۲۵ اسرائیل کشوری با مرزهای شناور
- ۱۲۷ مراحل اجرای استراتژی توسعه سرزمینی (قلمروی)
- ۱۲۷ (الف) جنگ ۱۹۵۶ و اشغال صحرای سینا
- ۱۳۰ (ب) جنگ ۱۹۶۷ و پیشروی‌های اسرائیل
- ۱۳۲ (ج) تأثیر سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۷ بر موقعیت جغرافیایی اسرائیل
- ۱۳۵ (د) اسرائیل و تلاش برای تثبیت پیروزی‌های جنگ شش روزه
- ۱۳۸ اشغال جنوب لبنان و ایجاد منطقه حائل
- ۱۳۹ (الف) اهداف اسرائیل از حمله به لبنان
- ۱۴۳ (ب) ایجاد منطقه حائل راهی برای تأمین امنیت اسرائیل
- ۱۴۷ استراتژی صلح با اعراب
- ۱۴۸ اولین تلاش‌ها برای صلح با اعراب
- ۱۵۲ جنگ ۱۹۶۷ و تأثیر آن بر مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل
- ۱۵۴ تلاش‌های اسرائیل برای صلح در سال‌های بعد از ۱۹۶۷

- ۱۵۴ الف) تلاش برای صلح با فلسطینیان
- ۱۵۸ ب) تلاش برای صلح با کشورهای عرب
- ۱۶۱ ج) دهه ۸۰ و متوقف شدن استراتژی صلح اسرائیل
- ۱۶۴ اسرائیل و روند صلح خاورمیانه در دهه ۹۰
- فصل سوم: عوامل مؤثر در بروز بحران امنیتی در اسرائیل**
- ۱۸۲ اسرائیل و شکافهای درونی این دولت
- ۱۸۳ شکاف بین یهودیان و غیریهودیان اسرائیل
- ۱۹۰ تأثیر شکاف بین اعراب و یهودیان بر امنیت اسرائیل
- ۲۰۰ شکاف بین یهودیان در اسرائیل
- ۲۰۱ الف) شکاف بین اشکنازیها و سفارديها
- ۲۰۶ ب) شکاف ناشی از خرده فرهنگها در اسرائیل
- ۲۱۲ تأثیر شکافهای درونی یهودیان بر امنیت اسرائیل
- ۲۲۰ اسرائیل و مشکل بقای جمعیت
- ۲۲۱ مهاجر بودن جمعیت اسرائیل و خطر اتمام منابع تأمین مهاجر
- ۲۲۲ مهاجر بودن جمعیت اسرائیل و خطر قطع مهاجرتها
- ۲۳۱ مهاجر بودن جمعیت و خطر مهاجرت معکوس
- ۲۳۵ اسرائیل و مسأله آوارگان فلسطین
- ۲۴۰ اسرائیل و مشکل انطباق با محیط
- ۲۴۰ اسرائیل بیگانه‌ای ناخوانده در منطقه
- ۲۴۳ اسرائیل و عدم یکپارچگی با دولتهای منطقه
- ۲۴۹ اسرائیل زائیده امپریالیسم
- ۲۵۵ اسرائیل متزوی در ترتیبات منطقه‌ای
- ۲۵۸ اسرائیل و پیامدهای نامطلوب وابستگی به قدرتهای خارج از خاورمیانه
- ۲۶۳ اسرائیل و بحران در نظریه دولت یهود
- ۲۶۵ فرا صهیونیسم و پایان هژمونی صهیونیسم
- ۲۶۷ فرا صهیونیسم و انکار صهیونیسم

۲۶۸	الف) انکار منطبق بودن صهیونیسم با دین یهود
۲۷۰	ب) انکار روایتهای تاریخی صهیونیسم
۲۷۲	ج) انکار صهیونیسم به عنوان مناسب ترین راه
۲۷۵	فرا صهیونیسم مرحله برتر صهیونیسم
۲۷۸	فرا صهیونیسم و تردید در پایه ها و بنیادهای صهیونیسم
۲۷۸	الف) فرا صهیونیسم و بی اعتباری اسطوره های صهیونیسم
۲۸۰	ب) فرا صهیونیسم و قرائتهای تازه از مفاهیم اساسی
۲۸۴	ج) فرا صهیونیسم و تغییر نگرش به اعراب
۲۸۷	پیامدهای امنیتی گسترش فرا صهیونیسم

نتیجه گیری

منابع و مآخذ

۲۹۴	منابع فصل اول
۳۰۰	منابع فصل دوم
۳۰۰	منابع فصل سوم
۳۰۷	
۳۱۸	

مقدمه

مدت زمان زیادی از تشکیل دولت اسرائیل نمی‌گذرد. این دولت عمری در حدود ۶۰ سال دارد. اسرائیل در ۱۴ مه ۱۹۴۸ اعلام موجودیت کرد و به عنوان یک دولت در سطح منطقه خاورمیانه ظهور یافت. تشکیل اسرائیل حاصل و نتیجه جنبش صهیونیستی بود که اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت. این جنبش که از حمایت قدرتهای بزرگ به ویژه انگلستان برخوردار بود، اندیشه ایجاد دولت اسرائیل در فلسطین را مطرح ساخت و کوشید تا آن را تحقق بخشد.

پیش از آغاز جنبش صهیونیسم، دو جنبش صهیونیستی «دوست‌داران صهیون» و «بیلو» در دهه ۱۸۸۰ برای اولین بار به طور رسمی ایده بازگشت یهودیان به فلسطین را مطرح ساختند. رهبران این گروهها جریان مهاجرت به فلسطین و اسکان یهودیان در این سرزمین را در رأس برنامه‌های خود قرار دادند و با مقدس جلوه دادن زندگی در فلسطین کوشیدند تا یهودیان را به مهاجرت به فلسطین ترغیب نمایند.

مکمل تلاش این جنبشها انتشار اندیشه‌های تنودور هرتزل مبنی بر ضرورت تشکیل دولت یهود بود. جنبشهای پیش از هرتزل به طور عمده رنگ و بوی مذهبی داشتند. اما هرتزل با انتشار کتاب خود با نام دولت یهود در سال ۱۸۹۶ صهیونیسم سیاسی را پایه گذاری کرد که مبنای شکل گیری ناسیونالیسم یهودی بود. به دنبال طرح اندیشه‌های هرتزل تلاش برای سازمان دادن یهودیان در جهت ایجاد دولت یهودی در فلسطین آغاز شد. از یک سو برای جلب حمایت یهودیان پراکنده در جهان و سرمایه‌داران و مقامات سیاسی اروپا تلاشهای بی‌وقفه و

منظمی صورت گرفت و از سوی دیگر با هدف تشکیل سازمانها، انجمنها و اتحادیه‌ها برای فعالیت سازمان یافته در جهت ایجاد دولت یهود برنامه‌هایی آغاز گردید. در پی این فعالیتها کنفرانس بال در سال ۱۸۹۷ در سوئیس برگزار شد. در این کنفرانس که اولین کنگره صهیونیستهای جهان به حساب می‌آید به طور رسمی و سازمان یافته تلاش برای تأسیس دولت یهود در فلسطین مورد تأکید قرار گرفت.

بعد از کنفرانس بال صهیونیستها تلاش مستمر و برنامه‌ریزی شده خود را برای ایجاد دولت اسرائیل در فلسطین آغاز کردند. در این جهت برنامه مهاجرت یهودیان به فلسطین و خرید زمینهای اعراب در دستور کار قرار گرفت. صهیونیستها گرچه کوشیدند در ابتدای کار با جلب رضایت سلطان عثمانی اقدامات خود را انجام دهند ولی وقتی با مخالفت روبه‌رو شدند سعی کردند بدون کسب مجوز به صورت تدریجی در فلسطین مستقر شوند.

اوضاع و تحولات اوایل قرن بیستم شرایط را برای صهیونیستها مهیا ساخت. از یک سو ظهور ناسیونالیسم ترکی و عربی امپراطوری عثمانی را درگیر منازعات درونی ساخت. صهیونیستها با استفاده از این منازعات و با نزدیک شدن به هریک از طرفهای منازعه درصدد کسب امتیازات مورد نظر خود برآمدند. از سوی دیگر با آغاز جنگ جهانی اول دولت عثمانی به عنوان متحد آلمان روبه‌روی دیگر قدرتهای اروپایی قرار گرفت. با ورود عثمانی به جنگ، انگلستان و هم پیمانانش سیاست تجزیه این امپراطوری را در پیش گرفتند. در چنین شرایطی رهبران جنبش صهیونیست با جلب حمایت انگلستان توانستند پشتیبانی این قدرت اروپایی را برای تشکیل دولت یهود به دست آورند. صدور اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ تعهد رسمی انگلستان برای کمک به ایجاد اسرائیل را آشکار ساخت.

بعد از جنگ جهانی اول و تجزیه امپراطوری عثمانی با ایجاد سیستم نمایندگی، قیمومت فلسطین به انگلستان سپرده شد. در این دوران بریتانیا سیاست تشویق مهاجرت یهودیان جهان به فلسطین را در پیش گرفت. به زودی و به سرعت با هماهنگی انگلیس و جنبش صهیونیسم یهودیان از سراسر جهان روانه فلسطین شدند و خرید زمین از اعراب را آغاز کردند. جنبش صهیونیسم تحت حمایت انگلستان با گردآوری یهودیان از سراسر جهان و استقرار آنها در فلسطین از یک سو تلاش کرد تا ترکیب جمعیتی فلسطین را به نفع یهودیان تغییر دهد و

جمعیت لازم را برای ایجاد یک دولت فراهم سازد. از سوی دیگر با خرید زمینهای اعراب کوشید تا وسیله امرار معاش فلسطینیان و عامل دل بستگی آنها به فلسطین را از آنها بگیرد تا جابجایی فلسطینیان به مناطق دیگر را تسهیل نماید و از این طریق سرزمین لازم را برای تشکیل دولت یهودی به دست آورد. در واقع صهیونیستها که با انتشار اندیشه های تشکیل دولت یهود آگاهی لازم را در میان یهودیان جهان برای ایجاد دولت به وجود آوردند و آنها را به جنبش صهیونیسم متصل کردند، با پی گیری سیاست مهاجرت یهودیان و خرید زمین از اعراب می کوشیدند تا دو عنصر اساسی تشکیل دولت یعنی جمعیت و سرزمین را نیز به دست آورند. سیاست انگلستان در حمایت از جنبش صهیونیسم در حالی بود که این دولت قبل از جنگ جهانی اول وعده ایجاد دولت واحد عربی را به رهبران عرب داده بود. از این رو حمایت های همه جانبه انگلستان از جنبش صهیونیسم و تعهد رسمی این کشور برای ایجاد دولت یهود خشم رهبران عرب را برانگیخت. رهبران عرب تا سالها بعد از جنگ اول همچنان می کوشیدند تا بریتانیا را از حمایت از جنبش صهیونیسم باز دارند. آنها سعی داشتند انگلستان را متقاعد سازند که از وعده اعلام شده در اعلامیه بالفور دست بردارد و در جهت استقلال فلسطین گام بردارد. براین اساس همواره خواستار لغو مهاجرت یهودیان به فلسطین و جلوگیری از فروش زمین به آنها بودند.

بی اثر ماندن تلاش های اعراب برای مقابله با اقدامات جنبش صهیونیسم موجب سرخوردگی آنها و در نتیجه رادیکال شدن جنبشها و جریانهای مبارز عربی به ویژه در فلسطین گردید. بنابراین شورشها و اعتراضات سراسری در فلسطین گسترش یافت و در نتیجه آنها عملیات نظامی و مبارزه مسلحانه شدت گرفت. طی دهه ۱۹۳۰ گروه های چریکی شکل گرفت و عملیات مسلحانه علیه نیروهای انگلیسی و یهودی آغاز شد. انگلستان تحت فشار اعراب و گروه های فلسطینی در اواخر آن دهه ناچار به تعدیل سیاست های خود در حمایت از صهیونیستها گردید. این کشور اعلام کرد محدودیتهایی را برای جلوگیری از مهاجرت بیشتر یهودیان به فلسطین اعمال می کند و پیشنهاد داد که در فلسطین کشوری با دو ملیت ایجاد شود. اعلام سیاست های جدید انگلستان در حالی که تا حدی رضایت اعراب را جلب کرد موجب روی گردانی صهیونیستها از این کشور گردید.

صهیونیستها طی سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ با تشکیل گروههای نظامی زیرزمینی دست به عملیات نظامی و مسلحانه بر ضد فلسطینیان زدند. آنها ضمن آنکه سیاست جذب یهودیان را دنبال می کردند رویارویی نظامی با فلسطینیان به ویژه رهبران جنبشهای فلسطینی را آغاز کردند. با آغاز جنگ جهانی دوم آنها با استفاده از شرایط جنگی به جمع آوری سلاح پرداختند و بتدریج خود را برای عملیات گسترده نظامی آماده کردند. در ضمن بعد از کنفرانس بیلت مور در ۱۹۴۲ که با هماهنگی یهودیان امریکا برگزار شد صهیونیستها بر ضرورت اقدام برای تأسیس دولت یهودی در فلسطین تأکید کردند و آن را در دستور کار خود قرار دادند. در واقع در چنین شرایطی صهیونیستها احساس می کردند که عناصر لازم برای تأسیس یک دولت یهودی فراهم آمده است. لذا با فراهم ساختن قدرت نظامی، خود را آماده می کردند که با یک سری عملیات برنامه ریزی شده موجودیت این دولت را اعلام نمایند.

به رغم تمامی تلاشی که اعراب و فلسطینیان برای غلبه بر نیروهای صهیونیست انجام دادند، آنها نتوانستند مانع تشکیل دولت یهودی شوند. مداخله سازمان ملل نیز نتوانست کارساز واقع شود. این سازمان در سال ۱۹۴۷ طرح تقسیم فلسطین را پیشنهاد داد که مورد توافق طرفهای درگیر قرار نگرفت. در چنین شرایطی در حالی که انگلستان خود را آماده خروج از فلسطین و واگذاری این سرزمین می کرد، صهیونیستها آماده عملیات و اعلام دولت یهودی می شدند. سرانجام در ۱۴ مه ۱۹۴۸ صهیونیستها موجودیت دولت اسرائیل را اعلام کردند که بلافاصله از طرف قدرتهای بزرگ (امریکا و شوروی) به رسمیت شناخته شد. با اعلام موجودیت دولت اسرائیل جنگ اول اعراب و اسرائیل نیز آغاز شد. این جنگ حدود ۹ ماه به طول انجامید و به رغم برتری نیروهای اعراب و پیشروهای اولیه آنها در انتها به سود اسرائیل خاتمه یافت.

تا این مقطع از تاریخ تمامی برنامه های صهیونیستها در جهت تأسیس دولت یهود متمرکز شده بود. لذا تمام تلاش آنها در این جهت بود که بتوانند عناصر لازم برای تأسیس دولت یهود را فراهم سازند. ترویج اندیشه تأسیس دولت یهودی، مطرح کردن ناسیونالیسم یهودی، مهاجرت دادن یهودیان به فلسطین و گردآوری جمعیت یهود و خریداری زمین و سپس تصاحب زمین از طریق زور این عناصر را به وجود آورد. با اعلام موجودیت اسرائیل و تشکیل

حکومت، عناصر حکومت و حاکمیت هم به دیگر عناصر افزوده گردید و هدف تأسیس دولت یهود تحقق یافت.

در حالی که هدف اصلی صهیونیستها قبل از تأسیس اسرائیل تشکیل دولت بود، بعد از تأسیس این دولت مهم‌ترین مسأله آنها حفظ این دولت و تداوم حیات آن بود. این دولت تحت شرایطی غیرطبیعی و با اعمال زور در حصار از دشمنان به وجود آمده بود. اعراب گرچه ناباورانه شاهد ظهور اسرائیل بودند، ولی هرگز آن را به عنوان همسایه خود نپذیرفتند. بلکه همواره با عنوان دشمن از اسرائیل یاد می‌کردند و به دنبال فرصت بودند تا فرصتهای از دست رفته را جبران کنند. از این رو اسرائیل همواره گرفتار دغدغه بقا خود بود. مسأله تأمین امنیت برای تمامی کشورها حائز اهمیت فراوان است و جزء اهداف اولیه و حیاتی محسوب می‌شود. ولی این مسأله برای اسرائیل بیش از سایرین اهمیت داشت. اسرائیل در تلاش برای کسب قدرت و تثبیت، یافتن چیزی بیش از امنیت را می‌جست و به دنبال حفظ موجودیت و تضمین بقا خود بود. از این رو اسرائیل بعد از اعلام موجودیت تمامی تلاش خود را برای تضمین بقای دولت یهود متمرکز ساخت.

برای دستیابی به چنین هدفی اسرائیل طرحهای مختلفی را به اجرا درآورد. قبل از هر چیز در سالهای بعد از تأسیس کوشید تا از نظر نظامی خود را تقویت کند تا توان مقابله با ارتشهای کشورهای دشمن خود را داشته باشد. برای رسیدن به این هدف اسرائیل روابط بسیار نزدیکی با قدرتهای غربی (امریکا، فرانسه و انگلستان) برقرار ساخت و با دریافت کمکهای مالی، نظامی و تکنولوژیک توانست اهداف خود را تعقیب نماید. در این جهت اسرائیل فعالیت خود را محدود به سلاحهای متعارف نساخته بلکه در جهت دستیابی به تسلیحات غیرمتعارف نیز تلاش کرده است. چنان که راکتور دیمونا را در دهه ۱۹۵۰ با کمک فرانسویان بنا کرد و از آن مقطع تاکنون همواره برای رسیدن به توانایی نظامی اتمی تلاش کرده است. هدف اسرائیل آن است که با دستیابی به برتری نظامی از یک سو موجبات بازدارندگی در مقابل حملات احتمالی کشورهای عرب را بوجود آورد و از سوی دیگر با استفاده از این برتری در مواقع بحرانی به مقابله با دشمنان خود برخیزد.

تنها بخشی از فعالیتهای اسرائیل برای تضمین بقای خود در جهت بازدارندگی بوده است. بخش عمده‌ای از فعالیتهای این کشور جنبه تهاجمی داشته و به ویژه در جهت گسترش سرزمینی سیر کرده است. اسرائیل که در سال ۱۹۴۸ به وجود آمد همواره از فقدان عمق استراتژیک به خاطر محدودیت سرزمینی رنج می‌برد. از این رو رهبران اسرائیل در جهت توسعه ارضی گام برداشته‌اند. آنها این سیاست را با اعتقادات مذهبی همراه ساخته و از این راه در صدد توجه آن برآمده‌اند. اشغال مناطق کرانه باختری، بلندیهای جولان و جنوب لبنان و پس ندادن آنها به رغم صراحت قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل، همه در جهت تحقق این هدف صورت گرفته است. اسرائیل با اشغال این سرزمینها از آنها به عنوان مناطق حائل یاد کرده و کوشیده است تا ضعف خود را از جهت نداشتن عمق استراتژیک جبران کند و توان خود را برای مقابله با کشورهای منطقه افزایش دهد.

هم زمان با تلاش برای کسب برتری نظامی و وسعت بخشیدن به سرزمینهای تحت اشغال، اسرائیل در جهت عادی سازی روابط خود با اعراب نیز گام برداشته است. هدف اسرائیل از این اقدام آن بوده که با عادی کردن روابط خود با کشورهای عرب آنها را از حالت مخاصمه خارج سازد. با خارج شدن اعراب از حالت مخاصمه با اسرائیل و شناسایی آن به عنوان یک دولت، موقعیت اسرائیل در منطقه تثبیت می‌گردد و بقای آن تضمین می‌شود.

تلاشهایی که برای آشتی دادن اعراب با اسرائیل صورت گرفته از بدو تأسیس اسرائیل و حتی قبل از آن وجود داشته است. اما این تلاشها که به طور عمده از سوی قدرتهای بزرگ صورت گرفته تا اواخر دهه ۱۹۷۰ نتوانست آشتی بین اسرائیل و اعراب را میسر سازد. در جنگهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶ بدون اینکه موافقتنامه‌ای برای صلح امضا شود طرفین ترک مخاصمه کردند. جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ نیز با توافق طرفین برای برقراری آتش بس و پذیرفتن قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل پایان یافت. این قطعنامه‌ها مبنایی برای مذاکرات بعدی قرار گرفت. در سال ۱۹۷۹ مصر براساس همین قطعنامه‌ها قرارداد صلحی با اسرائیل را امضا کرد. با صلح مصر روابط اعراب و اسرائیل عادی نشد. با درگیریهای ۱۹۸۲ و اشغال لبنان به وسیله نیروهای اسرائیل اوضاع حتی بحرانی‌تر از گذشته گردید.

تحولات سالهای پایانی دهه هشتاد و اوایل دهه نود اوضاع را برای آغاز دور جدیدی از مذاکرات بین اعراب و اسرائیل فراهم کرد. مذاکرات صلح براساس اصل «صلح در برابر زمین» که ریشه در قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ داشت آغاز شد. با این مذاکرات ساف و اسرائیل در سال ۱۹۹۳ واردن و اسرائیل در سال ۱۹۹۴ به توافق صلح دست یافتند. اما مذاکرات با برخورد با موانع جدید با مشکلات تازه‌ای روبرو شد.

هدف مذاکرات صلح آن است که در نهایت به عادی شدن روابط اسرائیل با تمامی طرفهای عرب منجر گردد. با تمام تلاشهایی که صورت گرفته و با وجود آغاز روند صلح هنوز اسرائیل نتوانسته به وضعیت عادی دست یابد و روابطی عاری از خصومت با کشورهای عرب و فلسطینیان برقرار نماید. هنوز اعراب و فلسطینیان اسرائیل را دشمن درجه یک خود می‌شناسند و از آن طرف اسرائیل نیز اعراب و فلسطینیان را خصم خود می‌داند. گرچه بسیاری با خوشبینی مذاکرات صلح را حلال مشکل بحران خاورمیانه می‌دانند ولی در مقابل آنها بسیاری نیز آن را راهگشا نمی‌شناسند. در خوشبینانه‌ترین حالت اگر این مذاکرات به پیش برود در نهایت به تغییر جبهه‌بندیها در منازعه اعراب و اسرائیل منجر خواهد شد. بدین معنا که طرفین با جابجایی نیروهای خود با موقعیتی تازه روبروی طرف مقابل قرار می‌گیرند. چنان که اسرائیل نه از عقب‌نشینی بلکه از تجدید آرایش نیروهای خود حرف می‌زند و بررسی می‌کند که اگر بخشهایی از سرزمینهای اشغال شده را بازپس دهد و اگر وجود واحدی سیاسی را در کنار خود بپذیرد که در آن فلسطینیان مستقر گردند چه وضعیتی شکل خواهد گرفت و در آن وضعیت تهدیدها و نقاط آسیب‌پذیر اسرائیل کدام است و چگونه باید با آنها برخورد نماید. براین اساس دشواریها برای بازگشت اسرائیل به وضعیت عادی و عاری از خطر همچنان به قوت خود باقی است و دغدغه بقا برای این کشور پابرجاست. با توجه به این وضعیت پرسش عمده این است که چه عامل یا عواملی موجب شده است تا اسرائیل به رغم تلاشهای گسترده و حمایت قدرتهای بزرگ نتواند به وضعیتی عاری از تهدید امنیتی دست یابد و از هراس نسبت به آینده خویش رهایی پیدا کند و لذا همچنان دغدغه بقا دارد و نتوانسته نسبت به حفظ موجودیت خود اطمینان یابد.

در پاسخ به این سؤال باید گفت: دولت اسرائیل نمونه‌ای از دولتهای تصنعی و تحمیلی است که فرایند دولت سازی را به صورت طبیعی طی نکرده، بلکه براساس ایده‌های جنبش صهیونیستی و با تلاش رهبران این جنبش ایجاد شده است. مطالعه روندی که منجر به تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ گردید به روشنی این مسأله را مشخص می‌سازد. زمانی که بنیانگذاران اسرائیل در اواخر قرن ۱۹ تصمیم به تأسیس دولت یهودی گرفتند نه سرزمینی در اختیار داشتند و نه جمعیتی. یهودیان به عنوان عنصر اصلی جامعه و دولت یهودی جمعیتی پراکنده در سراسر جهان بودند که به عنوان یک ملت شناخته نمی‌شدند، بلکه اقلیتهایی بودند در میان سایر ملتها. بنیانگذاران اسرائیل پس از مدتی بررسی، فلسطین را به عنوان سرزمین مورد نظر برای تشکیل دولت انتخاب کردند. سپس با به جریان انداختن امواج مهاجرت، یهودیان پراکنده در جهان را به سوی فلسطین سرازیر کردند. مهاجران یهودی با اسکان یافتن در فلسطین زمینه‌های تسلط بر آن را فراهم کردند.

موجودیت یافتن جمعیت یهودی در سرزمین فلسطین دو عنصر سرزمین و جمعیت را برای تشکیل دولت اسرائیل فراهم کرد. بنابراین رهبران جنبش صهیونیسم تلاش برای تأسیس دولت اسرائیل را آغاز کردند. اما این روند و فراهم آمدن عناصر لازم برای تشکیل دولت اسرائیل به صورت طبیعی و بدون برخورد با مانع نبود. زیرا جمعیت بومی ساکن در فلسطین و دولتها و ملت‌های منطقه با تأسیس دولت یهودی مخالف بودند و در مقابل روند تشکیل دولت اسرائیل مقاومت می‌کردند. بنیانگذاران اسرائیل برای از بین بردن موانع موجود به زور و خشونت متوسل شدند و کوشیدند تا عناصر سازنده دولت اسرائیل را بر عناصر بومی تحمیل نمایند. از این رو عناصر سازنده دولت اسرائیل نه تنها بدون پیش زمینه‌ای به صورت ارادی از سوی بنیانگذاران این دولت فراهم آمد بلکه با کاربرد زور و خشونت خود را بر عناصر بومی تحمیل کرد. لذاست که اسرائیل دولتی تصنعی و تحمیلی خوانده می‌شود.

این ویژگی اسرائیل موجب ایجاد ساختارهای بحران‌زا و فعال شدن عوامل ساختاری متعارض و ناسازگار با امنیت اسرائیل شده و ناامنی دائمی برای اسرائیل را در پی آورده است. ویژگی تصنعی و تحمیلی بودن اسرائیل هم از درون اسرائیل را با مشکلات امنیتی روبه‌رو می‌سازد و هم در نظام منطقه‌ای و در برخورد با دیگر کشورهای منطقه این دولت را دچار

مشکل می‌کند. لذا نگرانی امنیتی اسرائیل هم از مسائل درونی وهم از مشکلات بیرونی این کشور ناشی می‌شود. با توجه به وضعیت درونی اسرائیل، این دولت نگران شکل گرفتن و بروز شرایطی است که می‌تواند بر موجودیت آن تأثیر منفی داشته باشد. از این رو همواره می‌کوشد از بروز چنین وضعیتی جلوگیری کند. لذا سیاست تقویت عناصر شکل دهنده و تقویت کننده دولت را پی می‌گیرد. سیاستهایی چون شهرک‌سازی، تشویق مهاجرت، جلوگیری از بازگشت آوارگان فلسطینی، تحت فشار قرار دادن فلسطینیان برای خروج از فلسطین و مقابله با آثار و ابنیه اسلامی و فلسطینی و برخورد با هر عاملی که می‌تواند کم رنگ کننده هویت اسرائیلی و متزلزل کننده همبستگی درونی این کشور باشد، همه از جمله سیاستهایی است که برای تقویت هویت اسرائیلی و عناصر تشکیل دهنده این دولت صورت می‌گیرد. از طرف دیگر با توجه به شرایط محیطی، اسرائیل در درون نظام منطقه‌ای خاورمیانه عامل مزاحم و موجودیتی ناخوانده محسوب می‌شود. از این جهت در تعارض با اجزا و عناصر دیگر نظام منطقه‌ای قرار دارد. لذا آنها را در مقابل خود و دشمن خود می‌شناسد و از ناحیه آنها احساس خطر می‌کند. تلاش برای دستیابی به موقعیتی که بتواند اعضای دیگر نظام منطقه‌ای را با اسرائیل همراه سازد و یا آنها را مغلوب این کشور نماید و یا حداقل از حالت مناقشه با اسرائیل خارج سازد، در واقع ناشی از نگرانیهایی است که از این جهت حس می‌کند.